

هزل

در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۴۰ در روزنامه‌های تهران نوشتند که در شهر تاریخی سبزوار مسجدی قدیمی و هزار ساله به نام مسجد پامنار وجود دارد،^۱ که مأذنه و مناره‌ی آن، مثل منار جنبان اصفهان، جنبان است. این مسجد، درست نزدیک خانه‌ی آباء و اجدادی ما در محله‌ی پامنار سبزوار است که هنوز هم در مالکیت خود ما باقی‌ست. در همان ایام، دامن‌های کوتاه معروف به «مینی ژوپ» هم مد شده بود. ابراهیم صهبای در این باب شعر زیر را سرود:

به شهرهای دگر، فخر اصفهان این است
ولی رقیب کنون گشته بهرشان پیدا
گمان برم که به عهده رواج مینی ژوپ
که در زمین صفاهان، منار می‌جنبید
منار تازه که در سبزوار می‌جنبید
منارها همه بی‌اختیار می‌جنبید
پاسخ این شعر را شاعره‌ی ساخته بود و آن روزها این شعر به دروغ به نام بانوی غزل امروز ایران (سیمین بهبهانی) معروف شده بود.

صهبا! شنیدم آن سخن آبدار تو
آن آرزوی خفته، نه بیدار می‌شود
گر در همه دیار بجنبید منارها
آن جوشش نهان و غم آشکار تو
ناید - دریغ! - دامن کوتاه به کار تو
من شرط می‌کنم که نجنبید ... تو

نویسنده‌ی این سطور، در همان ایام شعری خطاب به ایشان سرودم که ذیل مقاله‌ی در بهمن ۱۳۵۳ در ماهنامه‌ی وحید چاپ شد. اما سیمین بهبهانی طی نامه‌ی که در اسفند ۱۳۵۳ در همان ماهنامه منتشر کرد، انتساب آن شعر را به خود انکار نمود. جمعی گفتند که شاید سراینده‌ی آن شعر شاعره‌ی دیگر (پ.ب.) بوده باشد. به هر حال، برای بحث ما مهم نیست که قائل آن شعر کدام شاعره بود. سخن در این است که چاپ این اشعار بهانه‌ی طبع‌آزمایی من در هزل و باز شدن مناظره بین صهبا و راقم این کلمه‌ها شد. من برای آن شاعره سروده بودم:

ای آمده خزان و شده نوبهار تو
خواهی کنی به چرب‌زبانی شکار یار
گردیده بس مناره ز مقصودات خراب
بانویی و خطاب به صهبا سروده‌ی:
گفتی و من جواب تو گویم که رفته است
ترسم همی مناره‌ی جنبان فتد ز کار
دیگر فسون و زرق نیاید به کار تو
اما گذشته روز تو و روزگار تو
از این خرابه چیست دگر انتظار تو
«من شرط می‌کنم که نجنبید منار تو»
از جبر روزگار ز کف اختیار تو
افتد خدا نکرده اگر در کنار تو

۱- این مسجد سبزوار که مناره‌اش جنبان است در سبزوار به «پامنار» معروف است و این عنوان «پامنار» در چندین شهر دیگر از جمله تهران، کرمان، زواره، قم، کاشان، دامغان و سمنان نیز به چند مسجد یا مدرسه یا محلت دیگر داده شده است که بنده طی مقاله‌ی که به سفارش دوست دانشمندم دکتر هادی عالم‌زاده (استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران و مدیر گروه فرهنگ و تمدن بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی) برای **دانشنامه‌ی جهان اسلام** (جلد پنجم) نوشته‌ام، ذیل مدخل «پامنار» تمام این مساجد و محلات معروف به پامنار را به اختصار و سپس در شماره‌ی ۵۲ فصلنامه‌ی ره‌آورد به سرپرستی دوست روان‌شادم شاعر و مترجم خوب معاصر حسن شهباز در خارج از کشور و در شماره‌ی ۴۷ دوماهنامه‌ی **مسجد** در داخل کشور به شرح معرفی کرده‌ام.

پس از چاپ این شعر، صهبا در جواب صاحب این قلم، به اعتراض نامه‌یی نوشت که «فاضل محترم و نویسنده‌ی خوش قلم» (که من حقیر باشم) نباید در کار شاعران (که ایشان باشند) دخالت کنم و همان طور که به عقیده‌ی بعضی شاعران نباید وارد معقولات! شوند، اهل علم و جماعت محققان هم حق ورود به لطایف‌گویی و ظرایف‌پراکنی شاعران ندارند. صهبا در پایان آن نامه به رسمی قدیمی خویش (بی آن که قصد رنجاندن کسی را داشته باشد) شعری گفت که به همراه نامه‌اش در خرداد ۱۳۵۴ در ماهنامه‌ی وحید منتشر شد و آن شعر که محل شاهد است، این بود:

ای آن که تو را نام «امین» می‌باشد
دردا! که دلت خانه‌ی کین می‌باشد
بر سوی منار دیگران بردی دست
کی رسم امانت این چنین می‌باشد؟

نویسنده در جوانی بیش‌تر و بعدها خیلی کم‌تر مرتکب سرودن شعر می‌شدم، چنان که در فاصله‌ی چند ساله‌ی اخیر چند قصیده بیش‌تر نگفته‌ام که آن‌ها هم در مجله‌های کلک و حافظ منتشر شده است. خلاصه در آن عهد جوانی، در پاسخ صهبا گفتم:

صهبا! چه روی به زیر بار دگران
رنجی ز امین، به اعتبار دگران
هرگز به امانت تو کس دست نبرد
این دست تو! آن نیز منار دگران!